

تعریف نگاری فعل و زبان شناسی شناختی: مطالعه موردی فعل «افشاندن»^۱

تینا قنبریان^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۲۵

چکیده

مطالعات نظری زبان شناسی و تجربه عملی در فرهنگ نویسی، دو شاخه مستقل از بررسی های زبانی اند که هر کدام با پرسش ها و مسائل ویژه خود روبه رو هستند. هر چند در حوزه «معناشناسی واژگانی» کار زبان شناس و فرهنگ نویس بیشترین مرز مشترک را با هم دارند، اما بیشترین همگرایی در مبحث «چندمعنایی» به چشم می خورد. در پژوهش حاضر، بررسی چندمعنایی در پیوند با مقوله واژگانی «فعل» انجام شد. همچنین داده هایی مشتمل بر حدود ۵۰۰ جمله و پاره گفته در ارتباط با فعل حرکتی «افشاندن» به دست آمد. «زبان شناسی شناختی» بحث های معناشناسی واژگانی را در مرکز مطالعات خود قرار داده است. بر این مبنا، پژوهش حاضر به توصیف چند معنایی فعل «افشاندن» در چارچوب نظریه «معنا شناسی چارچوب»، «شبکه واژگانی» و «دستور ساختی» که از نظریات مورد توجه در زبان شناسی شناختی هستند، می پردازد. در بررسی چندمعنایی فعل افشاندن به

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.18801.1490

^۲ کارشناس ارشد زبان شناسی، گروه زبان شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، پژوهشگر گروه فرهنگ نویسی، فرهنگستان

زبان و ادب فارسی؛ tina.ghanbarian@gmail.com

منظور ایجاد تفکیک‌های معنایی، به طرح دو پرسش پرداخته شد: (۱) مرز دو برش معنایی کجاست؟ (۲) آیا بین معانی مختلف یک واژه چندمعنا ارتباط وجود دارد و این موضوع چگونه می‌تواند در فرهنگ‌نویسی مؤثر باشد؟ بر پایه یافته‌های پژوهش، مسئله «هم‌معنایی» و «شمول معنایی» و وجود «شبکه معنایی» بین معنای گوناگون یک فعل چندمعنا از جمله مبحث‌های زبان‌شناسی شناختی است. این مبحث‌ها در مرحله «تفکیک معانی» از کار تعریف‌نگاری فعل و در پاسخ‌گویی به پرسش‌های پژوهش حاضر بسیار اهمیت دارند. در این میان، اگر تعریف‌نگار بتواند بیشتر از ابزار توصیفی که زبان‌شناسی و به‌خصوص شاخه شناختی در اختیار او قرار می‌دهد استفاده کند، کار او نظام‌مندتر و از خطاهای شخصی بیشتر دور می‌شود.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ‌نویسی، تعریف‌نگاری، زبان‌شناسی شناختی، فعل، چندمعنایی، شبکه واژگانی، دستور ساختی، هم‌معنایی، شمول معنایی

۱. مقدمه

در سال‌های اخیر، پژوهش‌های زبان‌شناسی، شاهد تغییر مسیری بوده‌است. پیش از این، پژوهش‌های زبان‌شناختی در بررسی‌های نحوی، واج‌شناسی و معناشناسی منطقی، از حدس و یا شمع زبانی بهره می‌گرفتند. پس از مدتی، تحلیل‌های موثق واژه‌ها در متن و گفتار، با تمرکز بر اینکه واقعاً واژگان چگونه و به صورت عملی به کار می‌روند، انجام شدند. فرهنگ‌نویسی، نیز از حاشیه پژوهش‌های زبانی به مرکز این گونه پژوهش‌ها راه یافته‌است. هم‌زمان، فرهنگ‌نویسی نیز کم‌کم از مهارتی سنتی به یک شاخه بین‌رشته‌ای علمی تبدیل شده‌است.

همان‌گونه که از نام پژوهش حاضر روشن است، این مقاله از میان وظایف گوناگون در کار فرهنگ‌نویسی به «تعریف‌نگاری» می‌پردازد. تعریف‌نگار به منظور ارائه اطلاعات معنایی، وظیفه دارد تا دو امر تفکیک معنایی^۱ و نگارش تعریف را انجام دهد. شم زبانی به ویژه در تفکیک‌های معنایی و تعریف‌نگاری فرهنگ‌نویسی کاربرد زیادی دارد. با این وجود، نگاه علمی به فرهنگ‌نویسی سبب شده‌است که رویکردهای جدید در تعریف‌نگاری و فرهنگ‌نویسی در پی استخراج ابزاری باشند تا به وسیله آن بتوانند معانی گوناگون یک واژه را از پیکره استخراج کنند (Geeraerts, 2010).

^۱ sense discrimination

پژوهش حاضر از میان مقوله‌های گوناگون واژگانی، مقوله «فعل» را انتخاب کرده و مورد بررسی قرار داده‌است. فعل، هسته سازمان دهنده جمله به شمار می‌آید. در حوزه معنانشناسی واژگانی، مقوله فعل اهمیت بسیاری دارد تا جایی که شاید بتوان گفت مهم‌ترین مقوله واژگانی و نحوی هر زبانی، فعل است. زیرا چارچوب معنایی جمله و روابط موجود در آن را معین می‌کند. شریف و همکاران (Sharif et al, 2016 quoted from Miller & Fellbaum, 1991) درباره این مقوله واژگانی می‌نویسند از آن‌جا که اهل زبان، اطلاعات نحوی و معنایی پیچیده فراوانی درباره افعال ذخیره شده در واژگان ذهنی خود دارند، دشوارترین مقوله واژگانی قابل بررسی فعل است. این دشواری زمانی دو برابر می‌شود که چندمعنایی بسیاری از فعل‌ها را هم به آن بیفزاییم.

مطالعه موردی این مقاله بر روی فعل «افشاندن» انجام شده‌است. داده‌های پژوهش که مشتمل بر حدود ۵۰۰ جمله و پاره گفته هستند از پیکره «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» استخراج شده‌اند. نگارندگان در این پژوهش، به دنبال تلفیق تجربه تعریف‌نگاری فعل با برخی از یافته‌های زبان‌شناسی شناختی هستند. در بررسی چندمعنایی، فعل افشاندن به منظور ایجاد برش‌های معنایی و سپس تعریف آن، به طرح دو پرسش پرداختیم. نخست اینکه، مرز دو برش معنایی کجاست؟ آیا بین واژه‌هایی که به صورت تعریف به مترادف می‌آیند، می‌توان در تفکیک معنایی تمایز در نظر گرفت؟ چه زمانی دو تفکیک معنایی زیر شمول هم به شمار می‌آیند و بهتر است در هم ادغام شوند و چه زمانی باید از هم جدا گردند؟ دوم آنکه، آیا بین معانی مختلف یک واژه چندمعنا ارتباط برقرار است و این موضوع چطور می‌تواند در فرهنگ‌نویسی مؤثر باشد؟

۲. پیشینه پژوهش

همان‌گونه که از نام این پژوهش بر می‌آید، فرهنگ‌نویسی، مطالعات شناختی زبان و مطالعه فعل، سه محور اصلی آن را تشکیل می‌دهند. در بخش پیشینه برآنیم به آثاری پردازیم که درباره پیوند زبان‌شناسی و به ویژه زبان‌شناسی شناختی با فرهنگ‌نویسی نوشته شده‌اند. اتکینز و همکاران (Atkins et al, 1988)، در متن پنج فرهنگ لغت زبان آموز، ارتباط نظام‌مند بین نحو و معنانشناسی را در پیوند با افعال انگلیسی بررسی کردند و کمبود نظام‌مندی را در این جنبه از فرهنگ‌نویسی مشاهده کردند. قطره (Ghatreh, 2007)، با بررسی اجمالی فرهنگ‌های فارسی تا به امروز، بر این نکته تأکید می‌کند که اغلب آن‌ها را یا ادبا نگارش کرده‌اند و یا رویکردی تجویزی و مبتنی بر متون ادبی، بر نگارش آن‌ها نظارت داشته‌است. وی تلاش کرده با ارائه نمونه‌هایی از نخستین مراحل تدوین فرهنگ، رد پای مبحث‌های گوناگون زبان‌شناسی را نشان دهد. وی همچنین بر این

نکته تأکید دارد که تا پابانی‌ترین مراحل نیز فرهنگ‌نویس به استفاده از مفاهیم و دستاوردهای این علم نیاز دارد.

بوآس (Boas, 2001)، مطالعه‌ای تطبیقی^۱ بر فعل‌های حرکتی^۲ انگلیسی و آلمانی انجام داده‌است. وی در این بررسی نشان می‌دهد که استفاده از معناشناسی چارچوب^۳ -یکی از رویکردهای به نام معناشناسی شناختی- برای تدوین فرهنگ‌های دوزبانۀ کامپیوتری چه مزیت‌هایی دارد. گیرائرتز (Geeraerts, 2007)، در مقاله خود در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که ارتباط بین زبان‌شناسی شناختی و فرهنگ‌نویسی به‌عنوان شاخۀ کاربردی و خواهر واژه‌شناسی و معناشناسی واژگانی چیست؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش، او از دو گام استفاده می‌کند. در گام نخست، این موضوع بررسی می‌شود که چگونه دیدگاه‌های معناشناسی واژگانی در پیوند با زبان‌شناسی شناختی می‌توانند یک چارچوب نظری را ارائه دهد که تا اندازه‌ی بسیاری با فعالیت عملی در فرهنگ‌نویسی سازگار است. وی بیان می‌کند که چارچوب نظری شناختی، بیش از نظریه‌های ساخت‌گرا^۴ که پیش‌تر به‌عنوان مرجع شکل‌دهی به فرا فرهنگ‌نویسی^۵ به کار می‌رفت، کار ساز است.

اصلانی و همکاران (Aslani et al, 2013)، در پژوهش خود، از پنج فرهنگ‌لغت مهم تک‌زبانۀ فارسی استفاده کرده‌اند که مشتمل بر فرهنگ عمید، سخن، دهخدا، معین و صدری افشار بودند. نویسندگان معناشناس، چارچوبی را برای بررسی داده‌های خود انتخاب کرده‌اند. یافته‌های آن‌ها نشان می‌دهند که هیچ‌یک از این پنج فرهنگ، بر پایه‌ی معیارهایی که امروزه در فرا فرهنگ‌نویسی رواج دارد، نوشته نشده‌اند. کرافت و ساتون (Croft & Sutton, 2017) در مقاله خود، ضمن معرفی اجمالی دستور ساختی بنیادین^۶، نشان می‌دهد که زیربنای نظری آن درباره‌ی طبیعت مقولات دستوری برای فرهنگ‌نویسی بسیار اهمیت دارد. مهم‌ترین دستاوردی که استفاده از دستور ساختی می‌تواند برای فرهنگ‌نویسی داشته باشد، اطلاعاتی است که درباره‌ی رفتار نحوی واژه‌ها برای ضبط در فرهنگ به دست می‌دهد. قنبریان (Ghanbarian, 2016)، با بهره‌گیری از دستور ساختی گلدبرگ (Goldberg, 1995, 2006) به بررسی ویژگی جدایی‌پذیری^۷ دو بخش افعال مرکب فارسی و مقوله‌بندی جزء پیش فعل^۸، پرداخته‌است. در این راستا، بر آن بوده تا فرآیند شکل‌گیری

¹ constrictive

² motion verbs

³ frame semantic

⁴ structuralist theories

⁵ metalexigraphy

⁶ radical construction grammar

⁷ separability

⁸ preverbal element

معنای جدید برای افعال سبک^۱ در افعال مرکب فارسی و پیامدهایی را که برای فرهنگ‌نویسی ایجاد می‌کنند بیان کند. او در این پژوهش فعل «گرفتن» را به‌عنوان مطالعه موردی انتخاب کرده‌است.

افراشی و صامت (Afrashi & Samet, 2014)، با تحلیل فعل حسی «شنیدن»، به بررسی چندمعنایی به مثابه زنجیره‌هایی از شباهت‌ها، بر پایه الگوی تیلر (Afrashi & Samet, 2014; quoted from Tiller, 1995)، پرداخته‌اند. آن‌ها با استفاده از فرهنگ بزرگ سخن و دهخدا و پیکره‌ای بیش از ۱۰۰ داستان معاصر فارسی، سه زنجیره معنایی که هفت معنی فعل شنیدن را در خود سازمان داده‌اند، برای این فعل ارائه داده‌اند. بر پایه این پژوهش، انگیزه ظهور دو زنجیره معنایی، بسط استعاری و یک زنجیره معنایی، حس آمیزی^۲ بیان شده‌است. شریف و همکاران (Sharif et al, 2016)، با استفاده از داده‌های فرهنگ بزرگ سخن و روش تحلیل بر اساس انگاره چندمعنایی اصول‌مند^۳ تایلر و ایوانز (Tyler & Evans, 2001)، به تحلیل فعل «گرفتن» پرداخته‌اند. آن‌ها از میان ۸۴ معنایی که برای فعل گرفتن در فرهنگ سخن آمده‌است، هشت معنا را به‌عنوان معانی متمایز جدا کردند. آن‌ها معناهای دیگر را به عنوان اعضای مقوله‌ای هر کدام از این هشت معنای متمایز، معرفی می‌کنند. هر معنا برای زایش، نیاز به انگیزه دارد. آن‌ها در این پژوهش، مهم‌ترین انگیزه برای بروز معنای جدید را استعاره، مجاز و تبدیل طرح‌واره^۴ تصویری معرفی کرده‌اند.

۳. چارچوب نظری پژوهش

تحلیل‌های این پژوهش بر پایه نظریات زبان‌شناسی شناختی انجام شده‌است. مفاهیم معناشناسی شناختی و به ویژه معناشناسی چارچوب، به عنوان ابزار توصیفی به کار گرفته شده‌اند. تحلیل چندمعنایی فعل «افشاندن»، بر اساس نظریه شبکه معنایی لیکاف صورت گرفته و از مبانی دستور ساختی هم برای توصیف تکمیلی استفاده شده‌است.

۳.۱. مطالعه شناختی معنا

معناشناسی شناختی^۵، همانند زبان‌شناسی شناختی، نظریه واحدی نیست. بلکه مجموعه‌ای از نظریه‌ها و رویکردهاست که می‌توان آن‌ها را بر اساس اشتراکات‌هایشان زیر یک مجموعه

¹ light verb

² synesthesia

³ principled polysemy

⁴ image schema transformation

⁵ cognitive semantic

گردآورد. معناشناسی شناختی به بررسی رابطه میان معنا و ارجاع آن در جهان واقعی می‌پردازد (Rasekhmahand, 2000, p. 22). مبحث‌هایی مانند مقوله‌بندی^۱، شبکه شعاعی^۲، نظریه سرنمون^۳، معنای دائرةالمعارفی^۴، طرح‌واره‌های تصویری^۵، چارچوب^۶ و استعاره^۷ از جمله مفاهیم معنی‌شناسی شناختی هستند. پژوهش حاضر از این مفاهیم بهره برده است. در ادامه، به تناسب مبحث به هر یک از این مفاهیم می‌پردازیم.

الف) مقوله‌بندی، نظریه سرنمون و شبکه شعاعی: لیکاف (Lakoff, 1987, p. 387) چند معنایی در حوزه واژگان را نوعی ویژه، از مقوله‌بندی سرنمونی معرفی می‌کند. دیدگاه سنتی نسبت به مقوله‌بندی بر این پایه استوار است که اعضای یک مقوله به دلیل داشتن ویژگی‌های مشترک در آن مقوله جای گرفته‌اند. هر چند نظریه معاصر مقوله‌بندی که با نام نظریه سرنمون ارائه شده، نشان می‌دهد که مقوله‌بندی انسان، تحت نظارت قواعدی قرار دارد که بسیار فراتر از درک سنتی از مقوله‌بندی است (Lakoff, 1987, p. 5). در این نگرش جدید، مفهومی در مرکز مقوله و مفاهیمی در حاشیه قرار می‌گیرد. این مفاهیم، در طیفی از بیشترین شباهت تا کم‌ترین شباهت به مفهوم مرکزی مرتبط می‌شوند. این موضوع زمینه ایجاد مجموعه‌هایی را فراهم می‌آورد که مفاهیم حاشیه‌ای همچون شعاع‌های نور پیرامون مفهوم مرکزی قرار می‌گیرند و تمامی مجموعه، شبکه شعاعی را تشکیل می‌دهد. در این شبکه به مفهوم مرکزی، سرنمون گفته می‌شود. نمونه معروف در پیوند با مقوله پرندگان، از این قرار است که برای نمونه کبوتر می‌تواند به‌عنوان سرنمون انتخاب شود. این درحالی است که پنگوئن و خفاش اعضای در انتهای حاشیه‌ای این مقوله قرار دارند.

ب) معنای دائرةالمعارفی، معناشناسی چارچوب، طرح‌واره تصویری: اصل مهم دیگر در معناشناسی شناختی این است که معنا دائرةالمعارفی است. دائرةالمعارفی بودن معنا، یعنی اینکه معانی واژه‌ها در درون نظامی از دانش درک می‌شوند که همان نظام مفهومی است. به بیانی، معنای واژه را نمی‌توان بدون آگاهی از دانش دائرةالمعارفی که به آن مرتبط است، ادراک کرد. این دانش دائرةالمعارفی، ریشه در تجربه اجتماعی و فیزیکی انسان دارد. فیلمور در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی با ارائه نظریه معناشناسی چارچوب^۸، اهمیت معنای دائرةالمعارفی را در زبان‌شناسی

¹ categorization

² radial network

³ prototype theory

⁴ encyclopedic meaning

⁵ image schema

⁶ frame

⁷ metaphor

⁸ frame semantic

شناختی نشان دادند (Rasekhmahand, 2000). بر پایه معناشناسی چارچوب، مدخل‌های واژگانی در ذهن انسان، سبب برانگیختن چارچوب‌های معنایی می‌شود که خود شامل دو بخش است. بخش نخست، شامل معنای تصریح‌شده توسط مدخل واژگانی است. بخش دوم معنایی را در بر می‌گیرد که در پس‌زمینه معنایی واژه وجود دارد و به صورت پیش‌نگاره جزء معنای واژه به شمار می‌آید. در معناشناسی چارچوب، معنای واژه‌ها به صورت یک صحنه یا چارچوب تعریف می‌شود که این صحنه یا چارچوب دارای ساختار منظمی است (Fillmore, 1982). برای نمونه، تفاوت میان «بام» و «سقف» در این معناشناسی به این صورت تبیین می‌شود که قسمت بالائی یک طبقه در ارتباط با درون ساختمان سقف نام دارد. این در حالی است که اگر قسمت بالائی آن‌ها را در ارتباط با خارج ساختمان در نظر بگیریم نام آن بام خواهد بود. در واقع هر دو واژه به قسمت بالائی ساختمان اشاره دارند، اما تفاوت آن‌ها به چارچوبی مرتبط است که در آن فرض می‌شوند. بر پایه دیدگاه فیلمور (Fillmore, 1982) منظور از چارچوب، نظامی از مفاهیم مرتبط است به گونه‌ای که برای درک یکی از آن‌ها باید کل ساختار حاوی آن مفهوم را دریافت. طرح‌واره تصویری، نوعی ساخت مفهومی است که بر پایه تجربه فرد از جهان خارج در زبان نمود می‌یابد. در واقع، می‌توان طرح‌واره‌های تصویری را زیرمجموعه و بخشی از چارچوب معنایی در نظر گرفت. طرح‌واره‌های تصویری زبان-ویژه به شمار نمی‌روند و به کلیت قوای شناختی انسان مربوط هستند.

ج) شبکه واژگانی: انگاره‌ای که بتوان بر اساس آن چندمعنایی را بر مبنای نظریه سرنمون توضیح داد، مدلی است که در اصطلاح به آن شبکه واژگانی^۱ می‌گویند. این انگاره برای نخستین بار توسط کلودیا بروگمن (Brugman, 1981) در تحلیلی که از حرف اضافه «over» ارائه داده بود، نمود یافته و با استفاده از اثر جورج لیکاف (Lakoff, 1987) گسترش یافت. نظریه شبکه‌های واژگانی، یک واحد واژگانی را به صورت شبکه‌ای از معنای به هم پیوسته می‌بیند که در آن هر معنا با دیگری یک تفاوت کمینه^۲ دارد. این معناها از طریق تعداد محدودی از انواع اتصال‌دهنده‌ها^۳ به هم متصل می‌شوند. این اتصال‌دهنده‌ها در واقع نشانگر همان روابط معنایی در سنت مطالعات معنا هستند. بررسی این تفاوت‌های کمینه بین معانی واحدهای واژگانی، شواهد مهمی درباره ساختار واژگان و علاوه بر آن برای طبیعت نظریه معناشناسی به دست می‌دهد. گسترشی که در مطالعات استعاره^۴ از دهه گذشته به وجود آمد، در واقع نتیجه ضمنی بررسی این همبستگی

¹ lexical network

² minimal difference

³ link

⁴ metaphor

معناشناختی است. این روزها مسئله همبستگی معناشناختی تبدیل به یک مسیر پژوهشی اصلی در مطالعات معناشناسی معاصر شده‌است. هر چند این پژوهش‌ها، فقط گامی در جهت فهم ساختار واژگان نیستند، بلکه بیش از آن، گامی بلند به سوی نظریه‌ای جدید در معناشناسی به شمار می‌آیند (Norvig & Lakoff, 1987).

۳.۱.۱. فعل «Take»، مطالعه‌ای در نظریه شبکه واژگانی

لیکاف و نورویگ (Norvig & Lakoff, 1987) با بررسی فعل «take» تلاش کردند تا نظریه شبکه واژگانی را بیازمایند. آن‌ها اشاره می‌کنند نمی‌توان مطمئن بود که تمام واژگان چندمعنا، در نهایت در یک شبکه واژگانی بازنمود شوند که در آن هر معنا با دیگری تنها یک تفاوت واحد دارد. با این وجود، می‌توان دست کم این نظریه را آزمود تا مشاهده کرد که در چه مواقعی عمل نمی‌کند.

فعل «take» در فرهنگ انگلیسی آکسفورد^۱، ۱۴ صفحه را به خود اختصاص داده‌است. هر چند فرهنگ لغت‌ها فقط فهرستی از معانی را در اختیار می‌گذارند و اطلاعاتی مبنی ارتباط بین معانی مختلف یک واژه را به دست نمی‌دهد. لیکاف و نورویگ در این پژوهش، ابتدا هفت کاربرد و معنی متفاوت فعل «take» در انگلیسی را به شرح زیر بر می‌شمارند:

جدول ۱: کاربردهای مختلف Take (Norvig & Lakoff, 1987)

۱. جان کتاب را از ماری گرفت.	John took the book from Mary
۲. جان کتاب را به ماری داد.	John took the book to Mary
۳. جان کتاب را به شیکاگو برد.	John took the book to Chicago
۴. جان از هری یک مشت خورد.	John took a punch from Harry
۵. جان به مری یک مشت زد.	John took a punch at Harry
۶. جان ماری را به تئاتر برد.	John took Mary to the theater
۷. جان بوی قهوه را حس کرد.	John took a whiff of the coffee

همان‌گونه که اشاره شد در نظریه شبکه واژگانی، گام نخست در تحلیل، تعیین معنای مرکزی (سرنمون) است. لیکاف و نورویگ در این پژوهش، معنای مستخرج از جمله^۱ (۱) را بر اساس شم زبانی گویشوران^۲ به‌عنوان معنای سرنمون بر می‌گزینند. به باور آن‌ها، فرهنگ لغت‌ها نیز همین معنا را به‌عنوان معنای مرکزی بازنمایی می‌کند. آن‌ها هم‌چنین بر اساس این معیار که معنای مرکزی

¹ oed

² speaker intuition

باید این قابلیت داشته باشد که سایر معانی را بتوان با اتصال دهنده‌ها به آن مرتبط ساخت، این معنا را انتخاب می‌کنند. در ادامه، انواع اتصال دهنده‌هایی که لیکاف و نوریگ در تحلیل شبکه‌واژگانی take استفاده می‌کنند، را مرور می‌کنیم.

معنای ۱ به ۲، اتصال دهنده متفاوت شدگی نقش معنایی^۱ (SR): معنای شماره ۲ برای take، گونه‌ای متفاوت شده از معنای ۱ است که در آن کنش گر دیگر نیازی نیست که گیرنده هم باشد. معنای ۲ به ۳، اتصال دهنده تغییر جهت نما^۲ (P): آن‌چه در یک معنای پس‌زمینه است در معنای کمینه متفاوتش، پیش‌زمینه می‌شود. در معنای ۲ از مشارکان فعل، منبع و گیرنده برجسته و ناماسازی شده‌اند و موقعیت که شامل مؤلفه‌های مبدأ و مقصد می‌شود، در مرکز توجه نیستند. معنای ۱، ۲، ۳ در نهایت تشکیل چیزی را می‌دهند که به آن زنجیره معنا^۳ گفته می‌شود. به این صورت که معنای ۳ از راه اتصال به معنای ۲ به معنای ۱ هم وصل شده است. معنای ۲ به ۴، اتصال دهنده استعاره^۴ (M): معنای ۴ در واقع بسط استعاری معنای ۲ است. استعاره‌ای که مطابق با آن نیرو را وارد آوردن همان چیزی را انتقال دادن، است. به بیان دیگر، به جای اینکه کنش‌پذیر را یک چیز کوچک و سبک دارای جسم در نظر بگیریم، آن را نیرویی لحظه‌ای و کوتاه در نظر می‌گیریم که توسط کنش‌گر وارد می‌شود و معنای ۴ را می‌سازد. معنای ۴ به ۵، اتصال دهنده تغییر جهت نما: در معنای ۵ باز با تغییر ناماسازی روبه‌رو هستیم و این بار برخلاف معنای ۴، این نتیجه عمل است که برجسته شده و در پیش‌زمینه قرار می‌گیرد. به دنبال آن گیرنده که خودش در پیش‌زمینه قرار دارد، فاعل جمله می‌شود. معنای ۳ به ۶، اتصال دهنده اضافه شدن چارچوب معنایی^۵ (F): معنای ۶ تفاوت کمینه‌ای که با معنای ۳ دارد، چیزی است که در اصطلاح به آن طرح‌واره رفتن به مقصد^۶ گفته می‌شود. برای نمونه، در گفت‌وگوی «دخترت این روزها چه کار می‌کند؟ او به دانشگاه می‌رود». به دانشگاه رفتن، معادل تحصیل کردن است. بر پایه این طرح‌واره، رفتن به یک مقصد، در این مورد رفتن به یک مکان مشخص عمومی، به شکلی مجازی به جای انجام عملی قرار می‌گیرد که معمولاً در آن مکان مشخص انجام می‌شود و یا مرسوم شده که به آن مکان مرتبط است. در معنای ۶، در واقع معنای ۳ با این طرح‌واره درهم آمیخته است و مشاهده می‌شود که رفتن به تئاتر به جای شرکت داشتن، قرار گرفته است. البته برای این افزایش چارچوب، شرایطی

¹ semantic role differentiation links

² profile shift

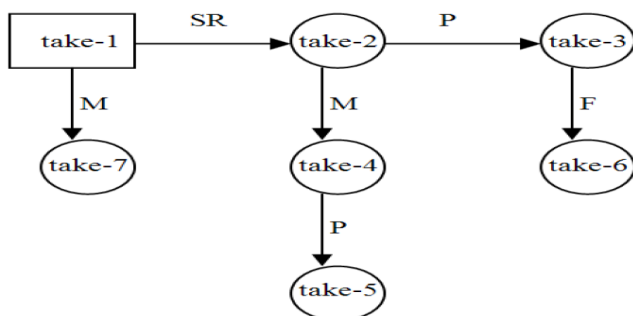
³ meaning chain

⁴ metaphoric links

⁵ frame addition links

⁶ going-to- d

لازم است: کنش باید تفریحی باشد و کنش‌پذیر باید انسان باشد. در پایان انجام فعل، کنش‌گر مالک کنش‌پذیر نیست، اما همچنان مسئول آن است. معنای ۱ به ۷، اتصال‌دهنده استعاره.



شکل ۱: شبکه معنایی فعل *take* (Norvig & Lakoff, 1987)

۳.۲. مطالعه شناختی دستور

ایوانز و گرین (Evanse & Green, 2006, p. 480) چهار رویکرد نظری را مهم‌ترین شعبه‌های مطالعه شناختی دستور می‌دانند که شامل الگوی نظام ساختاری مفهومی^۱، دستور شناختی^۲، دستورهای ساختی^۳، نظریه‌های شناختی دستوری شدن^۴ هستند. از میان شاخه‌های مختلف مطالعه شناختی دستور، رویکرد ساختی برای فرهنگ‌نویسی می‌تواند دستاوردهای مهمی داشته باشد (Geeraerts, 2007; Croft & Sutton, 2017).

۳.۲.۱. دستور ساختی و چندمعنایی فعل

نوریکو نموتو (Nemoto, 2005) در مقاله «چندمعنایی فعل و معناشناسی چارچوب در دستور ساختی^۵ در بررسی تناوب‌های مکانی^۶» در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بود که در چه شرایطی ممکن است یک فعل واحد، دو بازنمود نحوی داشته باشد یکی به معنای قرار دادن و یکی به معنای برداشتن؟ او در این مقاله با استفاده از معناشناسی چارچوب^۷ به عنوان ابزار توصیفی و با بهره‌گیری از چارچوب دستور ساختی^۸ بر آن است تا نشان دهد که توزیع فعل در تناوب‌های

¹ the conceptual structural system model

² cognitive grammar

³ constructional approach to grammar

⁴ cognitive theories of grammaticalisation

⁵ verbal polysemy and frame semantics in construction grammar

⁶ locative alternations

⁷ frame semantics

⁸ construction grammar

مکانی چگونه می تواند به صورت قاعده مند شرح داده شود. پرسش اصلی او این بود که چرا فعلی مانند «brush» می تواند در دو چارچوب نحوی^۱ قرار بگیرد که یکی به معنای افزودن و قرار دادن و یکی به معنای برداشتن و کاستن است.

جدول ۲: کاربردهای مختلف brush (Nemoto, 2005)

1. John brushed <u>the crumbs off</u> the table	جان خرده های نان را از میز برس کشید (و زدود).
2. John brushed <u>the crumbs onto</u> the floor	جان خرده های نان را به کف زمین برس کشید (و ریخت).
3. John brushed <u>the loaves with</u> melted butter	جان نان را با کره آب شده برس کشید (و آغشته کرد).

جدول ۳. رفتار فعل brush در دو کاربرد آن با تمرکز بر موقعیت مکانی (Nemoto, 2005, p. 130)

	with-from	onto-from	from-from	of-from
آغشتن -brush	✓	✓	-	-
زدودن -brush	-	✓	✓	-

چارچوب زدودن، عناصر چارچوب: زداینده، ماده، سطح و مقصد. توصیف: یک
جسم زداینده با یک سطح تماس پیدا می کند به منظور حرکت یک ماده از سطح به سمت مقصد که ممکن است موفقیت آمیز باشد.

چارچوب آغشتن، عناصر چارچوب: آغشته کننده، ماده و سطح. توصیف: یک جسم
آغشته کننده با یک سطح تماس می یابد به منظور قرار دادن یک ماده بر روی سطح که معمولاً موفقیت آمیز است.

۴. تحلیل داده ها

در این بخش، می خواهیم چند معنایی فعل را از دیدگاه زبان شناسی شناختی و تعریف نگاری بررسی کنیم. فعل «افشاندن»، از افعال حرکتی^۲، به عنوان مطالعه موردی انتخاب شده است. داده ها از «پیکره فرهنگستان زبان و ادب فارسی» که برای نگارش «فرهنگ جامع زبان فارسی» فراهم شده، گردآوری شده اند. این پیکره برای فعل افشاندن، حدود ۵۰۰ جمله را از متن های قرن ۴ هجری تا نزدیک سال ۱۳۹۰ شمسی نمایش می دهد. تعریف نگار باید تمام این جمله ها را که در اصطلاح «شوهد» نامیده می شود بخواند و دسته بندی کند. تعریف نگار به این وسیله می تواند معانی مختلف

¹ syntactic frame

² motion verb

یک فعل را فهرست کرده و هریک از این معانی را با پاره گفته‌ای که جامع و مانع باشد، در قالب یک «تعریف» بیان نماید. به دلیل کمبود فضای پژوهش، امکان نمایش تمام شواهد و بررسی تک تک آن‌ها وجود ندارد. بنابراین از حاصل مطالعه این ۵۰۰ شاهد استفاده شده است. شواهد پیکره تک به تک خوانده شدند و مسائلی که هنگام ایجاد برش معنایی یا نگارش تعریف به وجود می‌آمد، استخراج شدند. در این پژوهش از میان مسائل گوناگونی که تعریف‌نگار در تعریف‌نگاری فعل، باید به آن‌ها پاسخ دهد، به دو مورد با نام «مسئله هم‌معنایی» و «مسئله شمول معنایی» می‌پردازیم. زیرا این دو مورد مهم در ایجاد برش‌های معنایی تأثیر داشتند. هر کدام از این مسائل ابتدا از دیدگاه تحلیل‌های شناختی و سپس از دیدگاه یک تعریف‌نگار بررسی می‌شوند. در این بخش سعی شده تا وجوه اشتراک این دو دیدگاه نشان داده شود. در بخش پایانی، اشاره شد که یکی از نکته‌های تلویحی در تعریف‌نگاری این است که هر برش معنایی معمولاً و نه لزوماً با سایر برش‌های معنایی در ارتباط است. بر این اساس، این برش‌ها را در یک «شبکه واژگانی» قرار داده و «اتصال‌دهنده»‌های آن‌ها به یکدیگر هم نشان داده شدند.

۴. ۱. مسئله هم‌معنایی

«ریختن، پاشیدن، انداختن، پراکندن»

انیکی از اصول شناختی که به سازمان‌دهی دانش زبانی مربوط می‌شود، «اصل عدم مترادف»^۱ است. این اصل به شیوه‌ای تقریباً مشابه در تمام «رویکردهای کاربرد بنیاد»^۲ به کار می‌رود. بر پایه آن، هر ساختی که دارای صورتی^۳ متفاوت باشد، حتماً دارای معنای یا کاربرد متفاوت هم هست (Goldberg, 1995, p. 67). بر پایه تعریفی که صفوی (Safavi, 2000, p. 106) ارائه کرده است اگر دو واژه هم‌معنای به جای یکدیگر به کار روند در زنجیره گفتار تغییری مشاهده نمی‌شود. هر چند باید توجه داشت که در هیچ زبانی هم‌معنایی مطلق وجود ندارد. استفاده از هم‌معنا برای تعریف یک واژه، یکی از رایج‌ترین روش‌های فرهنگ‌نویسی سنتی بوده است. هر چند بر اساس اصل عدم مترادف، فعل‌هایی که معمولاً فهرست‌وار به صورت «تعریف به مترادف» در تعریف به کاررفته‌اند، دلالت‌های معنایی و کاربردی متفاوتی دارند. ابتدا نگاهی خواهیم داشت به تعریف فعل «افشاندن» در چهار فرهنگ لغت پر کاربرد معاصر فارسی، (جدول ۴).

¹ the Principle of No Synonymy

² functionalist frameworks

³ form

جدول ۴: تعریف‌های فعل «افشاندن» در چهار فرهنگ لغت پر کاربرد معاصر فارسی

<p>فرهنگ بزرگ سخن</p>	<p>۱. پاشیدن مثل نفتی که بر آتش افشانده باشند از جا در رفت (جمال‌زاده) آب سخن بر درت افشانده‌ام/ریگ منم اینکه به جا مانده‌ام (نظامی) ۲. پخش کردن، منتشر کردن با افشاندن نور سفید ... محوطه را مانند روز روشن می‌کرد (اسلامی ندوشن)</p>
<p>فرهنگ فارسی عمید</p>	<p>۱. ریختن و پاشیدن ۲. پراکنده ساختن</p>
<p>فرهنگ فارسی معین</p>	<p>۱. ریختن و پاشیدن ۲. کتایه از: خرج کردن</p>
<p>فرهنگ معاصر فارسی روز (صدری افشار)</p>	<p>۱. در سطحی پراکندن (تخم افشاندن) ۲. با فشار پاشیدن (آب افشاندن) ۳. تکان یا حرکت دادن (دست افشاندن) ۴. (ادبی) نثار کردن، فدا کردن (جان افشاندن)</p>

همان گونه که در جدول (۴) مشاهده می‌شود، در دو برش معنایی، افشاندن با افعال «ریختن، پاشیدن و پراکندن» تعریف می‌شود. برای واضح تر شدن بحث، به تعریف خود این فعل‌ها در فرهنگ سخن نگاه کردیم (جدول ۵). در فرهنگ سخن، پراکندن با «افشاندن و پاشیدن» تعریف می‌شود و پاشیدن با «انداختن». در این تعریف‌ها هم «دور» دیده می‌شود و هم ناسازگاری تعریف و مصداق. تفاوت این فعل‌های موسوم به هم‌معنا در چه چیزهایی است؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش از معناشناسی چارچوب و اصول دستور ساختی استفاده کرده‌ایم.

**جدول ۵: تعریف فعل‌هایی که در تعریف فعل افشاندن به کار رفته‌اند.
(برگرفته از فرهنگ بزرگ سخن)**

<p>ریختن</p>	<p>معنی ۱- جاری کردن (مايع) از مكاني به سمت پائين و معمولاً از يك محفظه يا محدوده: آب سرد را از چاه کشید و آن را یک‌دفعه بر سر او ریخت. جست از یوی دکان سوی گریخت/شیشه‌های روغن گل را بریخت معنی ۱۰- پراکندن، پخش کردن افشاندن: موی سیاه و پریشانش را روی پیشانی ریخته بود. آن وقت چه خاک سیاهی بر سر خواهی ریخت</p>
<p>پاشیدن</p>	<p>- انداختن چیزی به طوری که دانه‌ها یا اجزای آن پراکنده شود</p>
<p>انداختن</p>	<p>معنی ۱- چیزی یا کسی را رها کردن به طوری که به پائین بیافتند معنی ۴- چیزی را از حالت ایستاده خارج کردن با عملی مانند ضربه زدن یا فشار دادن</p>
<p>پراکندن</p>	<p>۳. پاشیدن، افشاندن آن چینه که آن مرغ دوست دارد بر دام او پراکنند (احمد جام ۳۰۹). هر که این سنگ بساید و بر جراحت پراکند، درست کند (حاسب طبری، ۱۵). نمیرم از این پس که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام (فردوسی)</p>

همان‌گونه که در بخش چارچوب نظری مشاهده شد، هر فعل در یک چارچوب معنایی اتفاق می‌افتد که شامل عناصر و روابط بین این عناصر و پیشینه‌ای است که آن‌ها در ذهن گویشور دارند. هر چه خصوصیات عوامل سازنده چارچوب بهتر توصیف شوند، به توصیف واضح‌تری از معنای فعل خواهیم رسید. از سوی دیگر، هر چه ساخت‌های دیگری که با یک فعل در تعامل هستند، بهتر و دقیق‌تر شناسایی شوند، خصوصیات رفتار نحوی فعل برای ما واضح‌تر می‌شود. در نتیجه هرگاه بتوان تصویر واضحی از ویژگی‌های معنایی و رفتار نحوی یک فعل داشته باشیم، بهتر می‌توان وجوه تمایز آن را با فعل‌های دیگری که معنای نزدیک به آن دارند، را تشخیص داد. در این جا، ابتدا به توصیف چارچوب معنایی فعل «پراکندن»، به عنوان معنای سرنمون، می‌پردازیم. سپس به تفاوت‌های کمیته فعل‌های هم‌معنای دیگر با آن اشاره خواهیم کرد. علت انتخاب «پراکندن» به عنوان معنای سرنمون، در واقع انتخاب بی‌نشان‌ترین گزینه بود و از طریق «تجزیه به مؤلفه‌های معنایی» به دست آمده است.^۱

۴. ۱. ۱. مطالعه شناختی و هم‌معنایی

چارچوب معنایی «پراکندن» به عنوان معنای سرنمون:

شرایط پیش‌زمینه: کنش گر، کنش پذیر را در اختیار دارد، کنش گر در مبدأ قرار دارد. **کنش پذیر:** چیزی که بتواند پس از اعمال نیروی کمی به صورت تکه‌تکه یا جزء جزء بدون نظم و ترتیب درآید. **کنش گو:** هر چیز که بتواند مسبب نیرو باشد. **مبدأ:** نماسازی نمی‌شود. **مقصد:** مشخص نیست و جایی در فضای اطراف کنش گر است. **عمل:** کنش گر با وارد آوردن نیرو، کنش پذیر را در یک جهت یا جهات مختلف، رها می‌کند. **شرایط حین انجام عمل:** کنش پذیر، از اختیار کنش گر خارج می‌شود و در فضای اطراف (به سمتی) حرکت می‌کند. **نتیجه عمل:** کنش پذیر دیگر در اختیار کنش گر نیست، به صورت اجزای جدا شده یا به صورت ذره ذره در فضای اطراف کنش گر یا بر سطحی، بدون ترتیب و شکل خاصی، قرار دارد. در ادامه، به وجوه تمایز بین چارچوب معنایی افعال «ریختن، پاشیدن، انداختن» با «پراکندن» و با یکدیگر می‌پردازیم. **«ریختن»:**

کنش پذیر: مقوله مایعات را هم شامل می‌شود. **مقصد:** نماسازی می‌شود، سطح چیزی یا محفظه-ای است که پائین تر از مبدأ قرار دارد و به طور کلی مقصد مشخص است. **نتیجه عمل:** کنش پذیر به ظرف دیگری منتقل شده، یا بر سطحی به شکلی نامنظم قرار گرفته است.

^۱ مبحث‌های مربوط به تجزیه به مؤلفه‌های معنایی به عنوان یک رویکرد به معنا و مقایسه آن با انگاره «شبکه واژگانی» فرصتی دیگر می‌طلبید و در این مقاله نمی‌گنجد.

«پاشیدن»:

کنش پذیر: عمدتاً مایعات + چیزهایی که بر اثر نیرو به قطعات بسیار ریز تبدیل شوند. **مقصد:** نماسازی می شود، یعنی مقصد مشخص است و سطحی است در جهات مختلف نسبت به مبدأ. **شرایط حین عمل:** نیروی کنش گر معمولاً ناگهانی و شدید وارد می شود و قدرت دارد تا کنش پذیر را به ذرات ریز تبدیل و پخش کند. **نتیجه عمل:** کنش پذیر به صورت ذرات ریز و جدا از هم در سطح مقصد قرار دارد.

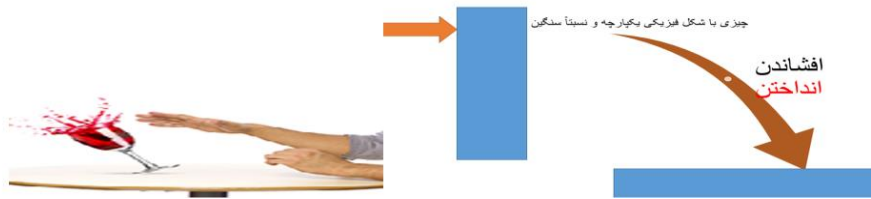
«انداختن»:

کنش پذیر: چیزی است که جسمیت یکپارچه دارد و در اثر وارد شدن نیرو به راحتی به قطعات کوچک یا به اجزایش تقسیم نمی شود. **شرایط پیش زمینه:** کنش گر لزوماً کنش پذیر را در اختیار ندارد. **مبدأ:** یا در اختیار بدن کنش گر است و یا در جایی نزدیک او قرار دارد. **نتیجه عمل:** کنش پذیر جابه جاشده یا از حالتی که پیش تر داشته خارج شده و واژگون شده است. هر چند یکپارچگی ای را که در مبدأ داشت در مقصد نیز دارد.



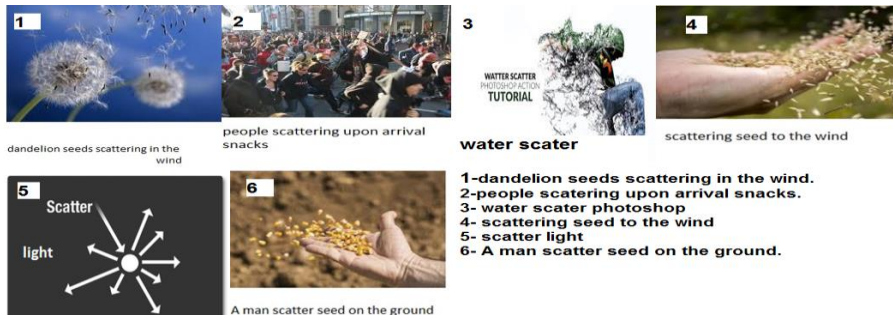
شکل ۱: مقایسه تصویری فعل های پراکندن، ریختن، پاشیدن

این توصیف ها نشان می دهد که این فعل ها چارچوب های معنایی متفاوتی دارند. همان گونه که در توصیف تصویری شکل (۱) روشن است، تفاوت عمده سه فعل «ریختن، پاشیدن، انداختن» با «پراکندن» در این است که **مقصد**، در این سه فعل تا حدی نماسازی شده و واژگانی است. در واقع، این امر از معناشناسی واژگانی این فعل ها قابل دریافت است. تفاوت عمده دیگری که در این فعل ها دیده می شود، تفاوتی است که در ویژگی های **کنش پذیر** و به دنبال آن، در مقوله بندی آن وجود دارد. این مقوله بندی نیز در فعل، واژگانی شده است. برای نمونه، مقوله «مایعات» در معنای واژگانی فعل «ریختن» به عنوان یک مؤلفه، واژگانی شده است. در چارچوب معنایی فعل «انداختن»، کنش پذیر به صورت محسوسی با کنش پذیر سایر افعال تفاوت دارد. این تفاوت از این جهت است که این کنش پذیر جسمیت یکپارچه دارد و به ذرات و اجزاء تقسیم نمی شود.



شکل ۲: توصیف تصویری فعل انداختن

برای اینکه قدرت استدلال بالاتر رود به نزدیک‌ترین فعل انگلیسی به معنای «پراکندن»، یعنی فعل *scatter*، هم توجه کنید. در شکل (۳) چارچوب معنایی این فعل به شکل توصیف تصویری نمایش داده شده‌است. کنش پذیر در این جا مقوله‌های متفاوتی را شامل می‌شود. برای نمونه «انسان، آب، نور، دانه‌ها». هم‌چنین تفاوت عمده‌ای که موارد (۱) تا (۵) با مورد (۶) دارند در این است که در مورد ششم به مقصد اشاره شده‌است. این در حالی است که در موارد پیشین مقصد در نماسازی شرکت نمی‌کرد.



شکل ۳: توصیف تصویری فعل scatter

۴. ۱. ۲. تعریف‌نگاری و هم‌معنایی

پرسش اصلی این است که برای نمایش اطلاعات در تعریف فرهنگ‌های یک‌زبانه^۱، چه باید کرد؟ آیا تمایزهای ظریفی که در چارچوب‌های معنایی این افعال دیده می‌شود، باید در فرهنگ لغت هم بازنمایی شود؟ در این بخش، کار زبان‌شناسانه پایان یافته و کار تعریف‌نگار شروع می‌شود. تعریف‌نگار است که باید تشخیص دهد و دست به خلق بزند. چرا که فاصله بین پیکره^۲ و فرهنگ لغت را نقش تعریف‌نگار پر می‌کند.

^۱ monolingual dictionary

^۲ Corpus

همان‌طور که در جدول (۶) مشاهده می‌شود، فرهنگ کمبریج، برای تفکیک معانی، «مقوله کنش پذیر» را معتبر ندانسته و تمام مقولات را با هم در یک برش معنایی جدا، قرار داده‌است. هر چند فرهنگ آکسفورد و کولینز، با معتبر دانستن تفاوت بین مقوله «انسان» و «غیر انسان»، دو برش معنایی جداگانه به وجود آورده‌اند. در واقع، مبنای اصلی تفکیک معنایی در فرهنگ کمبریج «نماسازی مقصد» است. فرهنگ آکسفورد در یک برش فرعی، همان‌گونه که در جمله (۱) نشان داده شده، نماسازی مقصد را معتبر دانسته‌اند. این در حالی است که فرهنگ کمبریج با شاهد آوردن جمله (۲) نماسازی مقصد را جزء تفکیک‌های اصلی معنا آورده‌است. فرهنگ کولینز هم به‌هیچ‌وجه «نماسازی مقصد» را به عنوان اساس تفکیک‌های معنایی خود معتبر ندانسته‌است.

1. Sandy beaches scattered with driftwood
2. Scatter the powder around the plants.

جدول ۶: تعریف فعل «scatter» در فرهنگ لغت‌های کمبریج، آکسفورد و کولینز (نسخه برخط)

Cambridge Dictionary	1- (MOVE) to (cause to) <u>move</u> far apart in different directions: The protesters scattered at the sound of gunshots. 2- (COVER) [T usually + adv/prep] to <u>cover</u> a surface with things that are far apart and in no particular arrangement: Scatter the powder around the plants.
Oxford Dictionary	1- (With obj) <u>Throw</u> in various random direction: 'scatter the coconut over the icing'. 1.1 <u>Cover</u> (a surface) with objects thrown or speard randomly over it: 'sandy beaches scattered with driftwood' 1.2 be scattered usually with adverbial Ocuur or be found at intervals rather than all together: 'there are many watermills scattered throughout the marshlands' 2- (no obj) (of a group of people or animals) <u>separate and move</u> off quickly in different directions: 'the roar made the dogs scatter' 2.1- (with obj) Cause (a group of people or animals) to move off quickly in different directions: ' <i>he charger across the foyer, scattering people</i> '
Collins Dictionary	1. If you scatter things over an area, you <u>throw</u> or <u>drop</u> them so that they spread ll over the area: She tore the rose apart and scattered the petals over the grave. 2. If a group of people scatters or if you scatter them, they suddenly separate and <u>move</u> in different directions: after dinner, everyone scattered.

بیشتر اطلاعاتی که از چارچوب معنایی در این فرهنگ‌ها ارائه شده، اطلاعات مربوط به مقوله «کنش پذیر» است، البته در جایی که باعث به وجود آمدن تفکیک معنایی شود. در فرهنگ لغت کمبریج که نماسازی مقصد را معتبر دانسته و به صورت یک تفکیک معنایی آمده‌است، اطلاعات مربوط به «ساخت حروف اضافه»^۱ هم اشاره شده‌است. هر چند این فرهنگ تفاوتی میان مقوله‌های کنش‌پذیر (انسان و غیر انسان) در ایجاد برش‌های معنایی خود را در نظر نگرفته‌است. بر عکس آن فرهنگ آکسفورد، مقوله کنش‌پذیر را از این نظر که انسان یا غیر انسان است، معتبر دانسته‌است. در نهایت، فرهنگ کولینز مبنا را در ایجاد برش‌های معنایی خود بر تفاوت بین مقوله انسان و غیر

¹ prepositional construction

انسان در کنش‌پذیر قرار داده‌است. بیشتر اطلاعات ساختی که این فرهنگ لغت‌ها ارائه داده‌اند، اطلاعات در مورد تلفیق فعل با «ساخت گذرا به مفعول»^۱ و «ساخت سببی» است. نگارنده به عنوان یک تعریف‌نگار، مفاهیمی چون «مقوله‌بندی مفعول»، «نماسازی مقصد» و قدرت تلفیق با «ساخت حروف اضافه» و هم‌چنین امکاناتی که سایر افعال بسیط فارسی در اختیار می‌گذارند را در نظر گرفته‌است. وی در این زمینه شواهد مرتبط با این برش‌های معنایی را در یک تفکیک (پاره‌گفته‌های (۳) تا (۸)) آورده‌است. هر چند در صورتی که با ساخت خانواده حرف اضافه «بر» تلفیق شده باشند، یعنی مقصد در آن‌ها نماسازی شده باشد و واجد معنای «ریختن و پاشیدن» باشند. در این میان، فعل‌های ریختن و پاشیدن به صورت واژگانی نسبت به نماسازی مقصد، خنثی نیستند، همان‌گونه که حروف خانواده «بر» به صورت پنهان در معنای آن‌ها هست. شواهدی که در آن‌ها مقصد نماسازی نشده‌است و واجد معنای «پراکندن» هستند، نیز معمولاً در ترکیب با ساخت انضمامی به کار می‌روند.^۲ در یک تفکیک دیگر (پاره‌گفته‌های (۹) تا (۱۲)) نوشته شده‌است. بر پایه آن پراکندن نسبت به نماسازی مقصد در معنای واژگانی خود خنثی است. این پاره‌گفته‌ها، هنگام شرکت در بافت با استفاده از ساخت‌های حروف اضافه‌ای خانواده «بر» و خانواده «از» با تمرکز بر مبدأ یا مقصد، چارچوب‌های معنایی متفاوتی را که این فعل می‌تواند در آن‌ها شرکت کند، به نمایش می‌گذارد. به این مورد در بخش بعدی مقاله به شکل مفصل خواهیم پرداخت. در پایان، شواهدی که در آن‌ها با تغییر خصوصیات مقوله‌ای مفعول به صورت محسوس روبه‌رو هستیم و واجد معنای «انداختن» هستند، در یک تفکیک جداگانه (پاره‌گفته‌های (۱۳) تا (۱۵)) آورده‌ایم.

ریختن و پاشیدن

۳. ق ۴. بسایش نرم وز آن بر ریش افشان / کز این دارو شود آن دردش آسان (میسری/۲۱۱)
۴. ق ۵. برگ بلوط سرد و خشک است ... جراحی‌ها را به هم آورد چون بسایند و بر اوی افشانند (موفق هروی، ۴۳)
۵. ق ۶. قدری آب بر آن افشانند (فخر رازی، ۳۱۸)
۶. ق ۱۰. هر که تخم حنظل را ... به گرد کشت افشانند ملخ از آن حوالی بگریزد. (قاسم هروی، ۶۲/۱)

^۱ transitive construction

^۲ بر پایه نظریه گلدبرگ (Goldberg, 1995) می‌توان گفت الگوی انضمام هم در زبان می‌تواند یک ساخت به شمار آید که می‌تواند با فعل در صورت روساختی ترکیب شود.

۱۳۱۶.۷ ش. آخر نباید این بی حمیت رذل کمی از زهری را که به فراوانی در کام دیگران افشاند
است بچشد (مؤتمن، ۸۹۰)

۱۳۴۴.۸ ش. دروزدیخا اندکی نمک روی شن نمناک افشاند. (به آذین، ۵، ۸۵/۱)

پراکندن:

۹. ق ۶. کز جوارِ دَم من باد می افشاند عیبر (سنایی، ۱، ۲۸۴)

۱۰. ق ۱۱. مگر ز دست تو آموخت رسمِ همت، باد؟/ که هر چه کرد فراهم، همان زمان افشاند
(قدسی، ۱۴۳)

۱۱. ۱۳۲۳ ش. خیل فرشتگان نیز... هللو گویان عطر و گلاب می افشاندند (جمال زاده، ۴، ۵۰)

۱۲. ۱۳۷۷ ش. ستاره قطبی در شمال نور لرزانش را به تائی می افشاند (شاملو، ۲، ۵۴۹/۱)

انداختن:

۱۳. ق ۵. خدای تعالی به صراط وحی فرستد تا ایشان را بیفشاند یک افشاندن (غزالی، ۱، ۵۳۲/۱)

۱۴. ق ۶. چون زنجیر بجنابند جانشان از تن بجهاند و سرشان از گردن بیفشاند (راوندی، ۲۳)

۱۵. ز بیم غرق دریا ماندن این بار/ ز کشتی واجب است افشاندن این بار (نظامی، ۳)

۲.۴. مسئله شمول معنایی

تکاندن و تکان دادن / غبارروبی کردن و ستردن

«این امکان وجود دارد که مفهومی بتواند یک یا چند مفهوم دیگر را شامل شود. در چنین شرایطی رابطه شمول معنایی^۱ مطرح خواهد بود که رابطه میان یک مفهوم و مفهوم‌های تحت شمول آن است (Safavi, 2000, p. 99)». شمول معنایی یکی از روابط معنایی بین واژگان است. برای نمونه، «قوچ»، «میش» و «بره» برای «گوسفند» واژه زیر شمول به شمار می‌آیند. روابط معنایی در افعال صورت پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. زیرا خود یک فعل نشانه‌ای زبانی است که بر «رابطه بین عناصر دیگر» دلالت دارد. هنگام ایجاد برش‌های معنایی فعل، بسیار پیش می‌آید که از خود پرسیم، آیا یکی از برش‌ها برای دیگری زیر شمول به شمار می‌آید و بهتر است با هم به عنوان یک برش معنایی مطرح شوند. در مورد فعل افشاندن، دو مورد شبه‌انگیز را به شرح زیر انتخاب کرده‌ایم، به نظر می‌آید که تعارف گروه (ب) برای گروه (الف) زیر شمول به حساب می‌آیند. بر این مبنایم، چگونه می‌توان استدلال کافی برای ایجاد برش معنایی در چنین مواردی به دست داد؟، پرسش مهم دیگر این است که این معانی چگونه به معنای مرکزی یعنی «پراکندن» متصل می‌شوند؟

¹ hyponymy

۱۶. الف- چیزی را از سطحی دور کردن (ستردن) / ب- گردگیری کردن، غبارروبی کردن
۱۷. الف- تکان دادن چیزی / ب- تکان دادن چیزی تا آنچه در آن یا روی آن است بریزد، (تکاندن)

۴.۲.۱. مطالعه شناختی و شمول معنایی

همان‌طور که در جدول (۵) مشاهده می‌شود، از میان چهار فرهنگ معاصر فارسی در تعریف فعل «افشاندن» فقط در فرهنگ صدری افشار، به برش معنایی «تکان دادن» اشاره شده است. لغت‌نامه دهخدا هم بر پایه جدول (۷)، برش‌های معنایی مشخص شده با شماره‌های (۳) و (۵) را در پیوند با معنای «تکان دادن» نوشته است. گاهی معنای فعل، حاصل تلفیق معنای واژگانی آن، همراه با معنای سایر ساخت‌ها است (Goldberg, 1995, p. 16). در این دیدگاه، فقط فعل تعیین‌کننده ساخت نحوی و معنایی عبارت نیست. در واقع، ساخت‌های دیگری مثل «ساخت حروف اضافه» به‌طور مستقل دارای معنا هستند و می‌توانند تحت شرایط خاصی با فعل تلفیق شوند. همان‌گونه که در جدول (۳) و در مورد فعل «brush»، مشاهده شد. طیب‌زاده (Tabibzadeh, 2012, p. 104) در چارچوب دستور وابستگی^۱ بیان کرده است «در ساخت ظرفیتی^۲ تمام افعال حرکتی (مانند آمدن، رفتن، بردن و مانند آن)، یک متمم حرف اضافه‌ای «ازی» که مبین مبدأ حرکت است و یک متمم حرف اضافه‌ای «به» ای که مبین مقصد حرکت است وجود دارد». او می‌نویسد صورت این متمم‌ها توسط هسته (در این جا فعل) تعیین می‌شود. آنچه از برآیند این دو دیدگاه در پیوند با بحث مقاله حاضر به دست می‌آید این است که ارائه اطلاعات ساختی واژه مورد تعریف‌نگاری، به کاربر فرهنگ لغت در کاربرد مدخل کمک می‌کند. به گونه‌ای که حتی می‌تواند باعث ایجاد تفکیک-های معنایی^۳ مختلف شود. اگر به توصیف چارچوب معنایی فعل «پراکندن» نگاه کنیم، می‌بینیم که «مبدأ» اصلاً نماسازی نمی‌شود. این درحالی است که اگر فعل با ساخت «ازی» ترکیب شود، مبدأ در نماسازی شرکت خواهد کرد. در این صورت کارکرد جدیدی پیدا می‌کند. «افشاندن چیزی از جایی که بر آن قرار دارد»، اغلب به منظور پاک کردن و ستردن آن چیز از جایی که بر آن قرار داشته، به کار می‌رود.

¹ dependency grammar

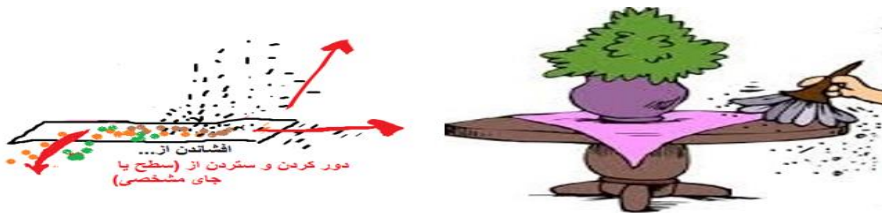
² Valency construction

³ Sense discrimination

جدول ۷: معنای فعل افشاندن در لغت‌نامه دهخدا (با تلخیص و تعدیل)

ترکیبات برش‌های معانی	افشاندن آب + پاشیدن و ریختن آن، افشاندن جامه + تکاندن، تکانیدن، تکان دادن آن، نفس، افشاندن درخت + جنبانیدن و تکانیدن آن تا برگ یا میوه آن بریزد. آب مزگان افشاندن + اشک ریختن. و... ریختن، ریختن و پاشیدن. ۱ زنان پشتک گوسفند بر وی افشاندند بسبب آنکه یکی از امرای زیاریان کشته بود. (تاریخ بیهقی)
	۲ نثار کردن، قربان کردن. مردم بلخ بسیار شادی کردند و بسیار درم و دینار و طرایف و هر چیزی برافشاندند. (تاریخ بیهقی)
	۳ لرزانیدن، تکاندن، تکانیدن، نفس، پاشیدن، فروریختن با حرکت دادن، تکان دادن چنانکه تب لرزه بیمار را، بیفشان زلف و صوفی را بیابازی و رقص آور/ که از هر رفته دلش هزاران بت بیفشانی (حافظ) چو دیوانه بطنع بار خرما/ چه افشانی همی بی بر چناری (ناصرخسرو).
	۴ پراکنده نمودن، منتشر کردن، متفرق کردن. ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک افشان/ چند و چند از غم ایام جگر خون باشی (حافظ).
	۵ حرکت دادن چیزی را بطریق معهود، چون دامن افشاندن و دست افشاندن.
	۶ پاشیدن از سوراخهای ظرف مایعی را بفشار، چنانکه عطر یمپ های نلمبه های کائوچو. (یادداشت مولف) بر افشاندم خدوالود چله در شکاف او/ جو بیستان مادر اندر کام بچه خرد در چله. بر تافتن در هم و دینار

فرض کنید بخواهیم عمل دور کردن چیزی از سطح چیز دیگری را با «تکان دادن» خود جسم مبدأ انجام دهیم. چنانکه با تکان دادن قالی بخواهیم گرد و خاک آن جدا شود، در واقع در چارچوب معنایی فعل، نقش «وسیله^۱» را حذف کرده‌ایم. معنای پراکندن را حفظ کرده‌ایم، نتیجه عمل^۲ (پاک شدن سطح چیزی از وجود چیز دیگری) و مقوله مفعول (هر چیزی به صورت ریز ریز یا تکه تکه) را هم حفظ کرده‌ایم. هر چند ناچاریم یک قاب (چارچوب) جدید به فعل اضافه کنیم^۳، قاب «تکان دادن خود جسم». زیرا در زبان معادل واژگانی فعل «تکاندن» را برای این عمل داریم. به نظر می‌رسد که عبارت «با تکان دادن چیزی باعث دور شدن ذرات چیز دیگری از سطح آن شدن»، هم می‌تواند یکی از برش‌های معنایی باشد. در فرهنگ سخن فعل «تکاندن» به صورت زیر تعریف شده است: نخست، به حرکت یا جنبش در آوردن؛ تکان دادن. دوم، به شدت و به صورت آنی به حرکت در آوردن چیزی، یا ضربه زدن به آن تا هر چه در آن است بریزد.



شکل ۴: توصیف تصویری ساخت افشاندن چیزی از جایی (ستردن)

1 instrument
2 result
3 Add framing

علاوه بر این موارد، فعل افشاندن با واژه‌هایی مانند «دست، پا و دامن» همراه می‌شود، در شکل انضمامی به صورت «دست افشاندن، پا افشاندن و دامن افشاندن» در می‌آید. در این فعل‌ها، هدف از تکان دادن چیزی که در این جا دست، پا و دامن را شامل می‌شود، این نیست که چیز دیگری از سطح آن فروبریزد. در واقع، فقط خود معنای تکان دادن و احتمالاً به شیوه‌ای موزون تکان دادن، دریافت می‌شود. همان‌گونه که ترکیب‌های بسیاری مانند «دامن افشان»، «پای افشان» و «دست افشان» نیز در ادبیات فارسی وجود دارد. در این جا ما دوباره با یک عمل «پس‌سازی»^۱ با حذف نتیجه عمل و هدف عمل، معنای جدیدی را از این فعل استخراج کرده‌ایم، حرکت‌های منظم و چندباره را در معنای آن حفظ کرده‌ایم و رفته‌رفته، معنای «حرکات موزون» را در آن درج کرده‌ایم، شکل (۵).



شکل ۵: تغییر تدریجی معنای «تکاندن» به «تکان دادن» و «به شیوه‌ای موزون تکان دادن»

تا این جا چگونگی شکل‌گیری این معانی در پیوند با معنای مرکزی را از دیدگاه بررسی‌های شناختی از نظر گذرانیدیم. با ناماسازی «مبدأ» و اضافه کردن «قصد» و «نتیجه عمل»، از معنای مرکزی «پراکندن»، معنای «ستردن» دریافت می‌شود و با افزودن قاب «تکان دادن خود جسم» و حذف «وسیله» معنای «تکاندن» به دست می‌آید. روند شکل‌گیری این معانی سبب می‌شود که یکی از آن‌ها نسبت به دیگری به نظر «زیرشمول» بیاید. در این صورت، نخست چیزی را از جایی دور کردن (ستردن) که شامل گردوغبار یا مانند آن را از سطح چیزی پاک کردن (گردگیری کردن، غبارروبی کردن) هم می‌شود. دوم، تکان دادن چیزی که شامل تکان دادن چیزی با شدت، سریع و معمولاً چندین بار باشد تا آن‌چه در آن است روی آن بریزد، (تکاندن) هم می‌شود. همان‌گونه که مشاهده می‌شود تغییراتی که در عناصر قاب به وجود می‌آید، باعث زایش معنای جدید می‌شود. با محدود کردن مقوله کش‌پذیر از هر چیز آلاینده به فقط مقوله گردوغبار، یا افزایش شرایط پیش فرض (وجود چیزهای ریزی که قابلیت پراکنده شدن دارند بر سطح مبدأ) و افزایش نتیجه عمل (پاک شدن سطح)، شاهد شکل‌گیری معانی دارای ارتباط شمول معنایی هستیم. تغییر

¹ backformation

چارچوب معنایی و ساخت‌های مشترک ممکن است باعث به وجود آمدن این حالت شود. از نظر معناشناسی قالبی و دستور ساختی، هر کدام از این معانی به صورت مستقل به یک معنا و کارکرد جداگانه اشاره دارند. همچنین هر یک از آن‌ها را انگیزش‌های درون‌زبانی و برون‌زبانی پشتیبانی می‌کند. در این جا تعریف‌نگار باید دست به استدلال بزند و در این مورد تصمیم بگیرد.

۴.۲.۲. تعریف‌نگاری و شمول معنایی

برای تعریف این برش‌های معنایی، پرسش اساسی این است که آیا باید، دو برش معنایی که یکی زیرشمول دیگری است را در هم ادغام کرد یا نه؟ در مورد نخست، ابتدا به انگیزش‌های درون‌زبانی نگاه می‌کنیم. به سبب آنکه معادل تعریف، فعل «تکاندن»، در زبان وجود دارد و این موضوع ما را در قبول آن برش معنایی مصمم‌تر می‌کند. همچنین شرایط پس‌زمینه در چارچوب معنایی دو فعل، باهم تفاوت جدی دارند؛ به این معنا که در یکی، مبدأ مشتمل بر چیزی است که روی سطح آن قرار دارد و یا به آن متصل شده که با تکان دادن می‌تواند جدا شود. همچنین در شرایط پس‌زمینه‌اش کنش‌گر «قصد و نیت» خاصی از این تکان دادن دارد که در نتیجه عمل نمود دارد. به دلیل این تفاوت‌های اصلی، این دو برش را باهم ادغام نکرده‌ایم.

در مورد دوم، بحث بر سر تعمیم مقوله کنش‌پذیر است. با توجه به اینکه در پیکره، بیشتر دفعاتی که فعل افشاندن در این معنا به کار رفته است، کنش‌پذیر «گردوغبار» بوده است. بر پایه اصل فراوانی^۱ در زبان‌شناسی شناختی و در اصول تعریف‌نگاری، چنین تعمیمی بدون استناد دقیق خواهد بود و شاید بتوان آن را کنار گذاشت. بنابراین تعریف دومی که در ادامه می‌آید، بیشتر مطابق با مستندات موجود در پیکره است.

تکان دادن چیزی با شدت، سریع و معمولاً چندین بار تا آنچه در آن را روی آن است بریزد،
تکاندن.

۱۸. ق ۵. چو دیوانه به طمع بار خرما/ چه افشانی همی بی‌بر چناری (ناصر، خسرو، ۱/۲۷۳)

۱۹. ق ۷. خادمه سفره بیفشاند و فتاد/ پاره نان بیات آثار زاد (مولوی، ۱۸۸/۲)

۲۰. ق ۹. چون دست‌ها بشویند باید که نیفشانند و از آب [که] بر دست است به چشم‌ها رسانند.
(سلطان محمود، ۵۴)

۲۱. ق ۱۰. چادرشب بسترش اگر افشاند/ تا حشر هوا عبیر بارد به زمین (محتشم، ۱/۸۲۳)

۲۲. ق ۱۱. شیخ عارف... درختی را می‌افشاند و از آن نیز دراهم و دنانیر می‌ریخت (بداؤنی، ۳/)

۲۳. ق ۱۲. تا آنکه آتش خاموش شد ... آتش به بعض رخت‌های ایشان چسبیده بود که با افشاندن می‌افتاد (نورالدین جزایری، ۲۴۵)

۲۴. ق ۱۳. رستم گفت: ... یک قالی چه می‌آورم، پهلوانان بروی او بنشینند و من کنار او را گرفته، می‌افشانم. هر کس از قالی چه نیفتاد، او داماد من است. (هفت لشگر، ۲۰۱)

تکان دادن و جنباندن چیزی، به شکل موزون و تکرار شونده

۲۵. ق ۹. یکی از بهادران شیراز بر باره تندخوی شاه شجاع چماقی زد چنان که سر و دست افشانده قرار و آرام نمی‌گرفت. (عبدالرزاق سمرقندی، ۲۵۴/۱)

۲۶. ۱۳۶۴ ش. آن چکاوک پرهای سینه‌اش را در باد می‌افشانده. (مجابی، ۱۳۵/۳)

۲۷. ق ۱۰. به هر جانی که بنشیند چو خیزد دامن افشاند / که می‌داند ز مژگانم به دامن خارها دارد (اهلی شیرازی)

*(معمولاً با حرف اضافه از) پاک کردن و دور کردن چیزی زائد یا آلاینده از سطح چیزی دیگر.

(معمولاً در مورد گردوغبار مانند آن)، پاک کردن و دور کردن آن از چیزی یا کسی

۲۸. ق ۶. گاه گل بر روی او فشانندی / گاه گرد از موی او افشاندی (عطار، ۲۴۰/۱)

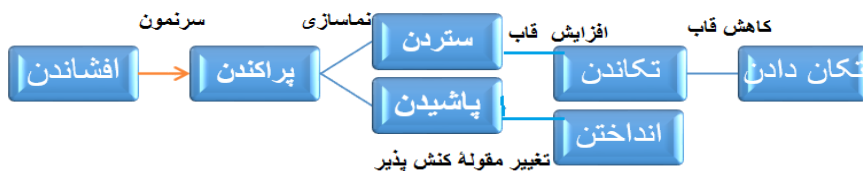
۲۹. ق ۷. مه عابدان گفت روزی به مرد / که خاشاک (را از) مسجد بیفشان و گرد (سعدی، ۱۱۵/۱)

۳۰. ق ۸. ز گل برگ رویش بیفشان غبار (عماد فقیه، ۱۰۳)

۳۱. ق ۱۲. ترک تعلق ایمنت از راهزن کند / برگ سفر ز خود بفشان کاروان مخواه (حزین، ۶۲۱)

۳.۴. چندمعنایی فعل افشاندن و شبکه معنایی

بر اساس نظریه شبکه معنایی، معانی مختلف در یک واژه چندمعنا، بر اساس پیونددهنده‌هایی به یک دیگر ارتباط پیدا می‌کنند و فهرستی تصادفی نیستند. در شکل (۲)، شبکه معنایی فعل افشاندن بر اساس نظریه لیکاف و نورویگک نشان داده شده است. البته تا جایی که در مقاله حاضر مورد بحث قرار گرفت، چراکه انشعابات دیگری می‌توان بر این نمودار افزود که در این بحث نمی‌گنجد.



شکل ۲: بخشی از شبکه واژگانی فعل «افشاندن»

نکته قابل تأملی که از این نظریه در ارتباط با تعریف‌نگاری فعل می‌توان بیان کرد این است که تعریف‌نگار هنگام ایجاد برش‌های معانی باید سعی کند تا اندازه‌ای امکان پیونددهنده‌های معانی گوناگون را در نظر داشته باشد. به این معنا که «معمولاً» چنین نیست که یک برش معنایی کاملاً مستقل و بی‌ارتباط از سایر معانی در زبان شکل بگیرد. برای نمونه، در جمله‌های (۳۲) و (۳۳)، اگر تعریف‌نگار به‌صرف همراهی «افشاندن» با «دوزخ» و «آتش»، برش معنایی «افروختن» را ایجاد کند، باید از او پرسید که آیا فعل افروختن را می‌تواند با استدلال‌های درون‌زبانی و یا شناختی به سایر معانی افشاندن مربوط نماید یا خیر؟

۳۲. ق ۹. آتش خشم که در شخص افروخته شد ... آن آتش می‌افشاند و بر این‌وآن می‌زند و خود ساکن می‌شود (عبدالله قطب، ۵۷۸).

۳۳. ق ۷. دوزخ را چنان بیفشانیم که از بیم بمیرد (شمس تبریزی، ۳۴۹/۱)

۵. نتیجه‌گیری

زبان‌شناسی شناختی و فرهنگ‌نویسی دو شاخه پویای پژوهش‌های زبانی هستند که ارتباط بین این دو حوزه، محور اصلی بحث‌های پژوهش حاضر است. به این منظور «چندمعنایی فعل» از هر دو دیدگاه مورد بحث قرار گرفت. زبان‌شناس شناختی در پی آن است تا علت به وجود آمدن معنای گوناگون یک فعل را به وسیله کشف سازوکارهای شناختی در ذهن، دریابد. تعریف‌نگار در پی آن است تا معانی مختلف یک فعل را از هم مجزا کرده و به گونه‌ای جامع و مانع تعریف کند. در بیشتر موارد، زبان‌شناسان داده‌های خود که نمایانگر چندمعنایی واژگان هستند، را از فرهنگ لغت‌ها استخراج می‌کنند. فرهنگ‌نویسان این فرهنگ‌ها را با استفاده از پیکره زبانی گردآوری کرده‌اند و یا با تکیه بر شم و دانش زبانی خود آن‌ها را به نگارش درآورده‌اند. بر پایه یافته‌های مقاله حاضر، پژوهش‌های زبان‌شناسی شناختی که بر ساز و کار ذهن استوارند، می‌توانند ابزار توصیفی بهتری را در اختیار تعریف‌نگاران قرار دهد. با این روش، کار تعریف‌نگاری نظام-مندتر شده و تکیه بر عامل شم زبانی کم‌رنگ‌تر می‌شود. همچنین اگر پژوهش‌های زبان‌شناختی، فاصله میان داده‌های واقعی و کار خلاقانه تعریف‌نگار در ایجاد برش‌های معنایی و نوشتن تعریف را در نظر بگیرند، می‌توانند به جنبه‌های مهم و کمتر دیده‌شده ظرایف چندمعنایی در زبان دست یابند.

فهرست منابع

افراشی، آریتا و سید سجاد صامت جوکندان. (۱۳۹۳). «چندمعنایی نظام‌مند با رویکردی شناختی: تحلیل چندمعنایی فعل حسی «شنیدن» در زبان فارسی». *ادب پژوهی*. شماره ۳۰. صص ۲۹-۵۹.

- انوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹). «بررسی معانی حروف اضافه مکانی فرهنگ سخن بر اساس معنی‌شناسی شناختی». *ادب پژوهی*. شماره ۱۴. صص ۴۹-۶۶.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی، نظریه‌ها و مفاهیم*. تهران: سمت.
- شریف، بابک، محمد عموزاده و غلامحسین کریمی دوستان (۱۳۹۵). «شبکه معنایی فعل گرفتن بر اساس انگاره چندمعنایی اصول‌مند». *پژوهش‌های زبانی*. شماره ۱. صص ۱۱۷-۱۳۵.
- صدری افشار، غلامحسین، نسرین حکمی و نسترن حکمی (۱۳۸۱). *فرهنگ معاصر فارسی امروز*. تهران: فرهنگ معاصر.
- صفوی، کوروش (۱۳۷۹). *درآمدی بر معناشناسی*. تهران: انتشارات سوره مهر.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۹۱). *دستور زبان فارسی، بر اساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی*. تهران: نشر مرکز.
- فرهنگستان زبان و ادب فارسی (۱۳۹۵). *پیکره فرهنگ جامع زبان فارسی*. [Online]. <<http://farhang.apll.ir/>>
- قطره، فریبا (۱۳۸۶). «نقش زبان‌شناسی در فرهنگ‌نویسی امروز». *فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)*. دوره اول. شماره اول. صص ۶۸-۹۸.
- نصیب‌ضرابی، فهمیه، علی ایزانلو (۱۳۹۳). «بررسی معناشناختی فعل «خوردن» بر اساس معنای پایه پذیرا». *زبان‌پژوهی*. دوره ۸ شماره ۲۰. صص ۱۴۲-۱۵۲.

References

- Academy of Persian Language and Literature (2016). *Corpus of comprehensive dictionary of Persian language*. [Online]: <www.persianacademy.ir>
- Afrashi, A., & Samet, S. (2014). Principled polysemy with the cognitive approach: an analysis of polysemy in sense verb of Shenidan in Persian language. *Adabpzhoohi*, 30, 29-59 [In Persian].
- Anvari, H. (2002). *Sokhan comprehensive dictionary*. Tehran: Sokhan [In Persian].
- Aslani, M. R., Tavangar, M., & Rafeie, A. (2013). Frame semantics, metalexigraphy and the microstructure of Persian monolingual dictionaries. *International Journal of Linguistics*, 5(3), 99-114.
- Atkins, B. T, Kegl, J., & Levin, B. (1988). Anatomy of a verb entry: from linguistic theory to lexicographic practice. In A. Zampolli, N. Calzolari., & M. Palmer (Eds.), *International Journal of Lexicography* (pp. 237-266). Oxford: Oxford university press.
- Boas, Hans C. (2001). Frame semantics as a framework for describing polysemy and syntactic structures of English and German motion verbs in contrastive computational lexicography. In Rayson, P. A. Wilson, T. McEnery, A. Hardie, and S. Khoja (Eds.), *Proceedings of Corpus Linguistics* (pp. 64-73) Lancaster, U.K: University Centre for Computer Corpus Research on Language.
- Brugman, C. (1981). *The story of over* (Master thesis). University of California, Berkeley, USA.
- Croft, W., & Logan, S. (2017). *Construction grammar and lexicography, international handbook of modern lexis and lexicography*. New York: Springer.

- Evanse, V., & Green, M. (2006). *Cognitive Linguistics*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Fillmore, C. J. (1982). Frame Semantics. In Linguistic Society of Korea (Eds.), *Linguistics in the Morning Calm* (pp.111-138). Seoul: Hanshin.
- Geeraerts, D. (2010). *Theories of lexical semantics*. Oxford: Oxford university press.
- Ghanbarian, T. (2016). Separability in Persian complex predicates and the verbal new sense, a lexicographical challenge. *Workshop on Complex Predicates in Iranian Languages*. Tarbiat Modares University (The Academy of Persian Language and Literature), Summer 2016, Tehran, Iran. [Online]: <<https://sites.google.com/site/cprut2016/>>
- Ghatreh, F. (2007). The role of linguistics in today's lexicography. *Lexicography, 1*, 68-98 [In Persian].
- Goldberg, A. (1995). *Constructions: a construction grammar approach to argument structure*. Chicago: Chicago University Press.
- Goldberg, A. (2006). *Constructions at work: the nature of generalization in language*. Oxford: Oxford University Press.
- Lakoff, G. (1987). *Women, fire and dangerous things: what categories reveal about the mind*. Chicago: Chicago University Press.
- Nemoto, N. (2005). Verbal polysemy and Frame Semantics in Construction Grammar: Some observations on the locative alternation. In M. Fried & F. Germany (Eds.), *Grammatical Constructions* (pp. 119-135). Netherlands: John Benjamins.
- Norvig, P. & Lakoff G. 1987. Taking: a study in lexical network theory. In J. Aske, N. Beery, L. Michaelis, & H. Filip (Eds.), *Proceedings of the Thirteenth Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society* (pp. 195-206). Berkeley: BLS
- Rasekhmahand, M. (2000). *An introduction to cognitive linguistics: concepts and theories*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Rasekhmahand, M. (2000). The cognitive study of the preposition in Sokhan Dictionary. *Adabpazhoohi, 14*, 49-66 [In Persian].
- Safavi, K. (2000). *An introduction to semantics*. Tehran: Sooreye Mehr Press [In Persian].
- Sharif, B, Amuzadeh, M., & Karimi-doostan, Gh. (2016). Semantic network of the verb Gereftan based on principled polysemy model. *Journal of Language Research, 1*, 117-135 [In Persian].
- Tabibzadeh, O. (2012). *Persian grammar based on dependency grammar*. Tehran: Markaz Press [In Persian].
- Taylor, J. R. (1995). *Linguistic categorization, prototypes in linguistic theory*. Cambridge: Cambridge University Press
- Tyler, A., & Evans, V. (2001). Reconsidering prepositional polysemy networks: the case of over. *Language, 77*(4), 724-65.
- Zarabi, F., & Ezanloo, A. (2014). Semantic study of the verb Khordan. *Zabanpazhuhi, 8*(20), 142-152 [In Persian].

Verb Lexicography and Cognitive Linguistics: A Case Study of the Persian Verb, *Affāndan*

Tina Ghanbarian¹

Received: 07/03/2016

Accepted: 16/09/2017

Abstract

The work of a linguist and a lexicographer in the field of lexical semantics has the largest common border. In the process of lexicography, a lexicographer faces one of the main issues in lexical semantics: polysemy. When a lexicographer is trying to define a polysemous word for a monolingual dictionary, he/she has to undertake a special task, so-called: sense discrimination, that means he/she has to make a distinction between various meanings of that word. Lexicographical practice in short appears to be in accordance with the lexicological observation that the distinction between meanings need not to be clear-cut. This has been a controversial problem in both disciplines. In order to provide some argumentations to the problem, this research is conducted with the help of the descriptive tools that cognitive linguistics offers, namely: the theory of Semantic Networks (Norvig & Lakoff, 1987), Frame Semantic (Fillmore, 1982) and Construction Grammar (Goldberg, 1995; Nemoto, 2005). This study is conducted on the lexical category of “verb”, which has semantic complexity, and to this end, the Persian motion verb of *Afshandan* has been chosen as a case study. The data for this research have been extracted from the corpus of the Academy of Persian Language and Literature, which includes about 500 sentences and phrases containing this verb.

The synonymy problem: By examining the syntactic and semantic distribution of arguments of some so-called synonymous verbs, which are used in the definition of the verb *affāndan* in Persian dictionaries, it is intended to demonstrate the usefulness of Fillmore’s (1982) Frame Semantics for describing verbal argument realization patterns across these near-synonymous verbs. This section addresses the issue of describing the similarities and differences exhibited by synonymous verbs which are routinely used for defining the verb *affāndan*, namely: *rixtan* (to pour), *pāfidan* (to spray), *parākandan* (to scatter) and *andāxtan* (to drop). The most significant motivation inside the language for making a sense discrimination is the existence of these synonymous verbs which are almost equal to each sense of *affāndan* and

¹M.A, Tarbiat Modares University, Department of Linguistics
The Academy of Persian Language and Literature, Lexicography Department;
Tina.Ghanbarian@gmail.com

another motivation for the description of the frame verb is profiling the “destination” in the lexical semantics of these verbs. We see in lexical semantics of the verbs like *rixtan*, *pāšidan* and *andaxtan* as apposed to *parākandan*, the “destination” is profiled and it is hidden in the meaning of the verb. The motivation outside the language is the categorization of patients, which indicates the meaningful difference between the properties of the patient role of the verb *andāxtan* in comparison with *rixtan*, *pāšidan* and *parākandan*. The patient of the third one would be a massive thing that does not have a potentiality for turning into tiny fragments by a light force. The result of this section is also checked with the definition of the equal English verb *affāndan*: “to scatter” and it reveals many similarities between both Persian and English verbs’ frame elements in the process of sense discrimination.

So, profiling the “destination” in lexical semantics and categorization of the objects (patients) are two reasons, which justify discrimination in the process of defining a transitive motion verb like *affāndan*.

The hyponymy problem: The most significant contribution that Construction Grammar can make to lexicography is the information about the syntactic behavior of words that is or could be included in a dictionary. In the current study, by interacting the verb *affāndan* with the preposition construction “az” which makes the “source” in the verb’s frame semantic elements, profiled, we face a new sense which arises from the following construction: “*object+ az+ source (place/surface)+ verb (affāndan)*”. This new sense would mean like “wiping”. Now there is a motivation inside the language, e.g. in our corpse, that is, most of the words used as objects of the construction “*az ...affāndan*” could be categorized in the category named “dust” and this sense is like “dusting” in English. If we can consider *dusting* as a kind of *wiping*, it seems we face a problem; we have named it “hyponymy problem” in sense discrimination process. It is argued that in favor of evaluating the frequency rule in the corpse-oriented studies and cognitive linguistics, we can consider the incorporated verb “*gard (dust) affāndan (wiping)*” as a new sense that means “*dusting*”. What if we consider “*gard giri*” (*dusting*) under hyponymy of “*roobidan*” (*wiping*)? In another sense discrimination by profiling the “intention of agent” and “result of the act” in addition to a new frame (shaking the source, e.g. place/surface), it seems that we would have a new sense. At the same time, there is a motivation inside the language, which is the existence of the synonymous verb “*takāndan*” (shaking the surface of something in order to remove the tiny things from it) equal to this sense of *affāndan*. Again there is another hyponymy problem because we have some incorporated form of the verb as “*dast (hand) affāndan*”, “*dāman (skirt) affāndan*” etc., in which we have just a sense of “shaking” for *affāndan*. So, can we consider “*takāndan*” under the hyponymy of “*takān dadan*”?

It seems that a solution for this problem is considering information about “constructions” like incorporated and prepositional constructions, as important information that must be included in dictionaries.

The existence of lexical network: Not all different meanings exist in isolation; they are related in various ways to the central sense and to each other’s. The existence of different types of connectivity between different meanings in the lexical network of the polysemous verb could be important for lexicography because a lexicographer can avoid wrong analogy between the possible sense of verbs and the existence of a near-synonymous verb for it in the language. For example, creating a sense of “*afrooxtan (to fire)*” for *affāndan* when it used with the noun like

atash (fire) or *doozax (hell)* is an over-generalization because we cannot connect this meaning to the central or the other meanings.

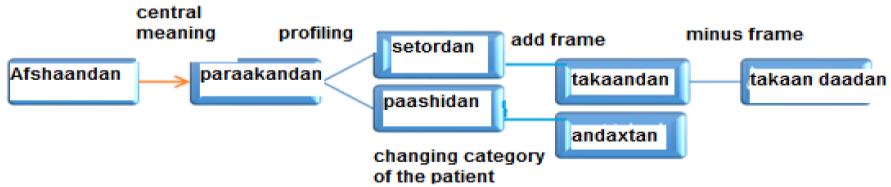


Figure 1. Semantic network of the verb “*affāndan*”

Lexicography, as a highly specialized domain with general and specific readers, is greatly influenced by linguistics. This research represents some aspects of the Cognitive Linguistics theory through which the corpus data can be identified and analyzed in a more systematic and less subjective way.

Keywords: Lexicography, Cognitive Linguistics, Polysemy, Verb, Construction grammar